

تمایز احاطی در اندیشه صائن الدین ابن ترکه و اسپینوزا

حسن احمدی زاده*

چکیده

ارتباط میان خداوند و مخلوقات، هم در عرفان اسلامی و هم در سنت دینی و الهیاتی غربی، همواره مورد توجه اندیشمندان بوده است. اساساً عرفا برای تبیین امکان برقراری ارتباط با خداوند و در عین حال، حفظ تعالی او نسبت به مخلوقات، به این بحث توجه جدی داشته‌اند. صائن الدین ابن ترکه، از عرفای بنام قرن هشتم و نهم هجری و از شارحان برجسته‌ی عرفان ابن عربی، با مطرح کردن بحث کیفیت ارتباط خداوند با مخلوقات، در قالب بحث تمایز احاطی، تحلیل‌های عرفانی عمیقی ارائه می‌کند که شبیه آنها را می‌توان در آراء اسپینوزا نیز ملاحظه نمود. هر دو، به خداشناسی و تبیین صفات و ویژگی‌های خداوند در ارتباط با مخلوقات، توجه جدی داشته‌اند. همچنین هم ابن ترکه و هم اسپینوزا، با مطرح کرده اقسام تمایز و تقابل در فلسفه و عرفان، تلاش کرده‌اند تا نشان دهند که تمایز میان خداوند و مخلوقات، از سنخ تقابل کامل و جدایی مطلق میان دو شیء نیست، بلکه خداوند با وجود تمایز ذاتی و الوهیت متعالی‌اش، چنین نیست که هیچ نحوه ارتباطی با موجودات نداشته باشد و ابن ترکه این ارتباط وجودی را در قالب بحث تمایز احاطی مطرح می‌کند اما اسپینوزا با نسبت دادن برخی صفات مادی و غیر مادی به خداوند، هم تعالی خداوند را حفظ می‌کند و هم از علت حلولی بودن او برای مخلوقات سخن می‌گوید.

کلیدواژه‌ها: تمایز احاطی، خداوند، طبیعت، اسپینوزا، ابن ترکه

* استادیار گروه ادیان و فلسفه، دانشگاه کاشان، hasan.ahmadizade@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۲۶

۱. مقدمه

یکی از مباحث کلیدی برای فهم آموزه‌ی عرفانی وحدت وجود، بحث تمایز احاطی است. در واقع، بحث تمایز احاطی در پاسخ به این پرسش مطرح می‌شود که اگر بر اساس وحدت وجود، ذات مطلق در دل هر موجودی وجود دارد، بلکه عین آن است، در این صورت، این عینیت خداوند با مخلوقات را چگونه باید فهم و تفسیر نمود؟ اگر در نظر اهل عرفان، خداوند عین همه اشیا و در عین حال، غیر آنهاست، مفهوم عینیت در اینجا به چه معناست؟ به بیان دیگر، اگر عینیت میان حق و خلق برقرار است، چگونه می‌توان تمایز میان آنها نیز باور داشت؟ دوگانگی میان دو امری که میانشان عینیت برقرار است، چگونه قابل تصور است؟ اساس طرح این پرسش از اینجا سرچشمه می‌گیرد که مقصود عرفا از تأکید بر عینیت حق و خلق آن نیست که هویت حق تنها همین ممکنات است و چیزی در ورای آنها نیست و نیز نمی‌خواهند ممکنات را به مقام ذات الوهی ارتقا دهند. بنابراین، فهم درست سخن آنان مستلزم پاسخگویی به این پرسش و ارائه‌ی تبیینی دقیق از نحوه‌ی عینیت و نحوه‌ی تمایز حق از خلق است. از همین روست که بحث تمایز احاطی مطرح می‌شود. اصل این بحث، یعنی بحث از تمایز احاطی میان خداوند و مخلوقات، متعلق به عرفان اسلامی است اما نگارنده، تحلیل‌هایی مشابه را در آراء اندیشمند بزرگ غربی، باروخ اسپینوزا، نیز ملاحظه نموده که بر اساس آنها می‌توان مقاربت‌هایی یافت میان آنچه در عرفان اسلامی، با عنوان تمایز احاطی یاد می‌شود، و آنچه در آثار اسپینوزا در خصوص ارتباط میان خداوند و مخلوقات یا طبیعت بیان می‌شود. از این رو، در جستار حاضر، با بررسی بحث تمایز احاطی در اندیشه‌ی صائِن الدین ابن ترکه، جایگاه این بحث در اندیشه‌ی اسپینوزا را نیز بررسی خواهیم نمود.

۱.۱ پیشینه‌ی پژوهش

در خصوص موضوع اصلی جستار حاضر، تا آنجا که نگارنده جستجو نموده، تاکنون پژوهشی تطبیقی میان دیدگاه ابن ترکه و اسپینوزا انجام نشده است. اما پژوهش‌هایی در حوزه‌ی عرفان و فلسفه‌ی اسلامی صورت گرفته که نگاهی کلی به بحث ارتباط میان خداوند و مخلوقات داشته‌اند و این بحث را در آثار برخی عرفا بویژه ابن عربی، مورد توجه قرار داده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به این دو مقاله اشاره نمود: "عینیت در عین غیریت حق و خلق از نگاه عرفان نظری"، نوشته‌ی محمد علی مالمیری و "رابطه‌ی انسان با حق

تعالی بر اساس مبانی هستی‌شناختی عرفانی"، نوشته‌ی محمد مهدی گرجیان و زهرا محمدعلی میرزایی.

۲.۱ انواع تمایز

چنانکه در متون اصیل عرفانی آمده، تمایز بر دو نوع است: تمایز تقابلی و تمایز احاطی. در تمایز تقابلی، که معمولاً در مباحث متافیزیکی یا فلسفه‌ی اولی از آن بحث می‌شود، هر کدام از دو یا چند طرف تمایز، ویژگی‌ای دارند که طرف دیگر آن را ندارد. در بیشتر موارد نیز، ویژگی یا ویژگی‌هایی که به تمایز می‌انجامند، اموری عارضی و زاید بر ذات هستند. در چنین تمایزی، میان دو یا چند طرف، تنها غیریت برقرار است و در نتیجه، نمی‌توان این‌همانی آنها برقرار دانست. اما در نوع دیگری از تمایز، برقراری غیریت به معنای نفی این‌همانی نیست. این نوع از تمایز در ادبیات اهل عرفان، به تمایز احاطی شهرت یافته است. در این نوع تمایز، با دو چیز روبه‌رو هستیم که یکی بر دیگری احاطه دارد و آن را در بر می‌گیرد. ذات محیط، به نفس احاطه از ذات محاط جدا می‌شود. به بیان دیگر، ذات محیط، به واسطه‌ی همین ویژگی احاطه، در دل محاط حضوری وجودی دارد و عین آن است و محاط نیز، به نفس تحقق محیط، تحقق دارد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۲، ۱۰۰). پرواضح است که در موطن محاط، محیط از نظر وجودی حاضر است و محقق اوست، اما از سوی دیگر هر چند محیط، دربردارنده محاط است، اما در ورای محاط نیز هویتی دارد و از این رو، غیر آن است. بنابراین، در این نوع تمایز، تمایز به خود احاطه است؛ یعنی به نفس احاطه، محیط، هم عین محاط است و هم غیر محاط. این نوع تمایز در حقایقی می‌تواند مطرح شود که هویتشان هویتی فراگیر و اطلاقی باشد. در عرفان اسلامی نیز بیان می‌شود که تمایز حق از موجودات، از نوع تمایز احاطی است، نه تقابلی. به بیان دیگر، چون ذات حق تعالی به اطلاق مقسمی، مطلق است و تمام هویت آن همین اطلاق و عدم تناهی است، به نفس همین اطلاق، عین همه اشیاء است و از سوی دیگر، چون هیچ امر محدود و متعینی، مطلق و لا متعین نیست، به نفس همین ویژگی اطلاقی، غیر همه اشیاء نیز هست.

۲. ضرورت تفکیک تمایز احاطی از تمایز تقابلی

نیاز به تفکیک تمایز احاطی از تمایز تقابلی، بیشتر از آن روست که در زبان عرفی، هنگامی که از این‌همانی سخن به میان می‌آید، چیزهایی مراد می‌شود که عارف به هنگام سخن گفتن از این‌همانی خداوند و مخلوقات، آنها را در نظر ندارد. این‌همانی در زبان عرفی، به معنای یکسانی در تمام جنبه‌ها در جایگاهی مشخص است، در حالی که در عرفان، این‌همانی خداوند با مخلوقات، هرگز به معنای محدود کردن جایگاه یا موطن حضور و وجود ذات خداوند در جایگاه یا موطن مخلوقات نیست. اصولاً معنای مطلق بودن ذات حق چیزی نیست جز اینکه در تمام موطن حاضر است و در عین حال، هویتی ورای حضور در تمام موطن دارد. اطلاق یعنی عین مقید بودن و در عین حال، فراتر از مقید بودن است. بنابراین، همین ویژگی اطلاق مقسمی است که لازم می‌آورد حق، هم عین خلق باشد و هم غیر آن. این همان نکته‌ای است که عرفا را بدان سوی کشانده است که به نوع دیگری از تمایز، غیر از تمایز تقابلی، توجه کنند که در عین حال، عینیت را نیز محقق می‌داند.

۳. فواید بحث از تمایز احاطی

چنانکه در بخش قبلی بیان شد، عرفا بر آن بودند تا از معنای عرفی این‌همانی فراتر روند. این امر، ابزار عرفانی تازه‌ای به نام تمایز احاطی در اختیار آنها گذاشت تا هم به تحلیل پاره‌ای دشواری‌ها و ابهامات در برخی آیات و روایات بپردازند و هم برای متناقض‌نما بودن عرفان، پاسخی بیابند.

۱.۳ فهم آیات و روایات

از جمله فواید بسیار مهم بحث تمایز احاطی، دست یافتن به فهم عمیق‌تر آیات و روایاتی است که در آنها اشاره شده به اینکه مفارقت میان خداوند و مخلوقات، مفارقت غزلی نیست هرچند بینونت صفتی میان آنها برقرار است؛ به این معنا که خداوند، محیط، مطلق و نامتناهی، و اشیا و مخلوقات محاط، مقید و متناهی هستند. به عبارت دیگر، وجود خداوند یکسره جدا از وجود مخلوقات و در مکانی دیگر نیست. شاهد بر این مدعا این است که در برخی روایات خداوند را چنین وصف کرده‌اند که "داخل فی الأشياء لا بالمُمازجَه: خداوند داخل در اشیاست، اما نه به صورت امری ممزوج" (کلینی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۸۵). این

توصیف از خداوند به همین معنا اشاره دارد که تمایز او از مخلوقات، از نوع تمایز تقابلی نیست؛ بلکه در عین حال که خداوند غیر اشیاست، داخل در آنها نیز هست. از این رو، "خارج عن الأشياء لا بالمُباينه: خداوند خارج از اشیاست، اما نه به صورت مابینت و مفارقت" (همان). بنابراین، تمایز او از مخلوقات و عینیت او با آنها از نوع تمایز و عینیت احاطی است. همچنین می‌توان به آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی انفال اشاره نمود که می‌فرماید: "و بدانید که خدا در میان شخص و قلب او حایل می‌شود".

۲.۳ نفی متناقض نما بودن عرفان

یکی دیگر از فوائد بحث تمایز احاطی، مقابله کردن با دیدگاه کسانی است که مباحث عرفانی را متناقض یا خلاف عقل قلمداد می‌کنند. برخی چون استیس، با توجه به برخی تعبیر اهل عرفان مانند اینکه خداوند هم عین مخلوقات است و هم غیر آنها، تصور نموده‌اند که ساحت تجربه‌های عرفانی، ساحتی است که در آن تناقض رخ می‌دهد و در نتیجه، همه خلاف عقل و متناقض‌اند. از این رو، به زعم ایشان، اشکالی ندارد که ساحتی از ساحت‌های تجربه انسانی دارای تناقض باشد (استیس، ۱۳۷۵، ۲۱۸). با درک درست بحث تمایز احاطی، در می‌یابیم که اصولاً ویژگی اطلاق مقسمی اگر از نظر فلسفی و منطقی به درستی فهمیده شود، دو گزاره‌ی "مطلق عین مقید است" و "مطلق غیر مقید است" را هم زمان تصدیق می‌کنیم. این نکته دقت فلسفی می‌طلبد که امر نامتناهی و مطلق، احکام و لوازم ویژه‌ی خود را دارد که بی‌گمان مشابه احکام امور متناهی نخواهد بود. بنابراین، ما نباید با الگوهایی که برای تبیین امور متناهی تنظیم شده‌اند، بکوشیم به احکام و لوازم ساحت عدم تناهی پی ببریم و بدون ژرف اندیشی، آن ساحت را دارای تناقض و امور خلاف عقل بدانیم.

۴. دیدگاه صائن الدین ابن ترکه درباره‌ی تمایز احاطی

به لحاظ تاریخی، هر چند عرفا به طور ضمنی در آثارشان مطالبی مطرح نموده‌اند که به بحث تمایز احاطی اشاره دارند، اما نخستین عارفی که توانست این بحث را با زبان فلسفی و اصطلاحات مناسب، تبیین کند، صائن‌الدین ابن ترکه بود.

۱.۴ اقسام تقابل

او در مباحث مختلفی از تمهید القواعد، به بحث تمایز یا تقابل احاطی توجه کرده است، چنانکه گاهی ابراز می‌کند: "امتیاز گاه به حسب تقابل و تضاد، گاهی نیز به حسب احاطه و شمول است"^۲ (ابن ترکه، ۱۳۹۳، ۲۳۶). همچنین بیان می‌کند:

تعین تنها به دو صورت قابل تصور است: یا به طریق تقابل و یا به طریق احاطه. تمایز به هیچ وجه نمی‌تواند از این دو صورت خارج باشد؛ زیرا آن چیزی که شیء به واسطه آن از غیرش تمایز می‌یابد، یا ثبوت صفتی برای یکی و صفت مقابل آن برای امر ممتاز دیگری است که از آن امتیاز حاصل شده است؛ مانند امور متقابل. یا اینکه صفتی مانند احاطه برای امر متمایز یعنی محیط ثابت باشد که برای امری که از آن امتیاز حاصل می‌شود (محاط) ثابت نیست؛ همانند تمایز کل از اجزاء، از آن جهت که کل است و عام از جزئیات، از آن جهت که عام است...؛ زیرا حقیقت کل بودن کل، به اعتبار احاطه‌اش بر اجزا تحقق می‌یابد. با همین اعتبار است که از اجزایش ممتاز می‌شود؛ همچنین عمومیت امر عام به اعتبار احاطه‌اش بر ویژگی‌ها و جزئیات و جمع کردن آن ویژگی‌ها تحقق می‌یابد. به همین اعتبار، از آن ویژگی‌ها، ممتاز می‌شود"^۳ (همان، ۱۷۵).

۱.۱.۴ مثال عام و خاص

در عباراتی که نقل شد، مثال نخست برای تقریب به ذهن بحث تمایز احاطی است. این مثال، نسبت میان امر عام مانند حیوان بودن و امور جزئی یا خاص تحت آن مانند انسان بودن می‌باشد. عام، از نظر عمومیت خویش در دل هر یک از خاص‌ها و جزئیات موجود است، اما در عین حال در یک خاص منحصر نیست. در واقع، نفس عمومیت عام است که ایجاب می‌کند عین همه‌ی جزئیات باشد. با وجود این، همین عمومیت، مصحح غیریت عام از خاص نیز می‌باشد.

۲.۱.۴ مثال کل و جزء

مثال دوم، رابطه میان کل و جزء است. کل، برای آنکه کل باشد، باید اجزایش را در دل خود داشته باشد، در عین حال نمی‌توان هیچ کدام از اجزا را مساوی کل دانست. از این رو، کل به نفس کلیت خود، هم بر اجزا احاطه دارد و هم عین تک تک آنها به شمار می‌آید، اما در همین حال، نفس ویژگی کلیت، آن را از تک تک اجزا متمایز می‌سازد.

۳.۱.۴ بررسی مثال‌ها

در خصوص مثال‌هایی که صائِن الدین در تبیین بحث تمایز احاطی به کار برد، باید دانست که به کار بردن مثالی همچون کل و جزء به معنای آن نیست که وی خداوند را همچون یک کل، مرکب از اجزاء می‌داند چرا که تأکید بر بساطت ذات حق تعالی، از بدیهی‌ترین اصول عرفان است. همچنین استفاده از مثال عام و خاص، هرگز به معنای آن نیست که اصل بحث تمایز احاطی در نظر صائِن الدین بحثی ذهنی بوده است. در واقع، نقص زبان فلسفی مشایبی، وی را ناگزیر از استفاده از چنین تعبیر و مثال‌هایی می‌سازد؛ هرچند از عبارات دیگری که صائِن الدین در این متن بیان می‌کند می‌توان دریافت نمود که اصل این بحث مربوط به تمایز احاطی در عرفان و مرتبط با فضای بحث از وحدت وجود است. به بیان دیگر، صائِن الدین با جست‌وجو در زبان فلسفی رایج در آن دوره، هیچ مفهومی را برای تقریب به ذهن بحث تمایز احاطی، نزدیک‌تر از این دو مثال، با وجود کاستی‌های فلسفی‌شان، نمی‌یابد.

۲.۴ فروع تمایز احاطی

۱.۲.۴ جامع اضداد بودن خداوند

یکی از فروع مهم بحث تمایز احاطی، جامع اضداد بودن خداوند است بدین معنی که خداوند دربرگیرنده‌ی همه‌ی صفات متقابل است: هم ظاهر است و هم باطن، هم اول است و هم آخر (حدید: ۲)، و نیز دیگر صفات متقابل. از سویی، لازمه‌ی احاطه وجودی حق تعالی آن است که در دل هر ذره‌ای حاضر باشد و احکام آن موطن را بپذیرد. همچنین، احکام و لوازم برخی موطن با برخی دیگر متخالف، بلکه متضاد است (ابن عربی، ۱۳۷۰، ص ۳۰). بنابراین، وجود احاطی و مطلق خداوند می‌تواند همزمان احکام متضاد با یکدیگر را بپذیرد، یعنی آن وجود مطلق یگانه، به نفس احاطه، تمام اضداد را در خود جمع کرده است. صائِن الدین در این خصوص ابراز می‌کند:

ویژگی یک معنای محیط که با آن از دیگر معانی امتیاز می‌یابد، همان شمول و احاطه‌اش است و بی‌تردید این ویژگی اقتضای آن را دارد که آن معنای محیط، همه مفاهیم را بپذیرد و از هیچ کدام از ویژگی‌های متقابل و متمانع ممانعت نکند، چنان که

مقتضای طبیعت احاطه و شمول چنین است... و این مطلب، مناسب با این سخن از بزرگان عرفان است که «هویت مطلقه مجمع اضداد است»^۵ (ابن ترکه، ۱۳۹۳، ۱۷۶).

همان گونه که پیش تر نیز اشاره شد، از اینکه صائن الدین ابن ترکه از واژگانی همچون "معنا" و "مفهوم" استفاده می‌کند، چنین برداشت شود که مقصود وی از بحث تمایز احاطی، تنها بحثی ذهنی است. همچنان که در ادامه متن نیز مشخص است، وی این مثال را با "مجمع اضداد بودن هویت مطلقه" مناسب می‌داند و کسی نمی‌تواند شک کند که هویت مطلقه در نظر تمام عرفا، از جمله صائن الدین ابن ترکه، نه تنها هویتی خارجی است، بلکه تنها هویتی است که خارج را پر کرده است. بنا بر این، چنین تعبیری که در فضای تفکر حکمت مشائی مطرح شده‌اند، با وجود آنکه حق مطلب را در بسیاری مباحث عرفان نظری ادا نمی‌کند و حتی ممکن است گمراه‌کننده باشند، مفاهیمی هستند که تا حدودی مقصود اهل عرفان را در مباحثشان، توضیح داده‌اند.

۲.۲.۴ جمع میان تشبیه و تنزیه

یکی دیگر از فروع بحث تمایز احاطی، جمع میان تشبیه و تنزیه است: از آنجا که خداوند به نفس احاطه و شمول، در دل هر تعینی حاضر است، پس احکام موطن آن تعین را به خود می‌پذیرد (تشبیه). از سوی دیگر، چون به نفس همین احاطه و شمول، و رای آن تعین خاص نیز هست، پس احکامش، و رای احکام موطن خاص هستند (تنزیه). این امر، چنانکه صائن الدین ابن ترکه نیز بیان می‌کند، به "جمع میان تشبیه و تنزیه" شهرت یافته است:

...توحید حقیقی، در لسان محققان عارف آن است که باید میان تفرقه (تنزیه) و جمع (تشبیه) جمع کرد و حق را از تنزیه صرف و تشبیه صرف منزه دانست؛ همان گونه که مقتضای حقیقت توحید است؛ بنا بر تذکر امام صادق که همانا جمع (تشبیه) بدون تفرقه (تنزیه) زندقه و الحاد است و تفرقه (تنزیه) بدون جمع (تشبیه)، چیزی جز تعطیل نیست و جمع میان این دو، همان توحید واقعی است^۶ (همان، ۲۶۲).

عرفا با توجه به همین اصل، این انتقاد را به فیلسوفان روا دانسته‌اند که آنها تنها حق را تنزیه کرده‌اند و او را از صفات مخلوقات مبرا ساخته‌اند، ولی در عین حال ناخواسته و نادانسته خداوند را مشابه عقول مجرد قرار داده‌اند. در واقع، تنها کار آنها، ایجاد تشابه میان هویت حق تعالی و هویت مجردات عقلی است؛ یعنی تنها وجود خداوند را شدیدتر و

تمایز احاطی در اندیشه صائن الدین ابن ترکه و اسپینوزا ۳۱

قوی‌تر از دیگر مجردات در فضای تجرید و تنزیه دانسته‌اند (ابن عربی، ۱۳۷۳، ۷۰ و قیصری، ۱۳۸۲، ۱۳۵).

۳.۲.۴ نفی حلول و اتحاد

برخی گمان کرده‌اند که آنچه عرفا با عنوان وحدت وجود مطرح نموده‌اند به معنای حلول خداوند در مخلوقات یا اتحاد او با آنها است و از این رو، عرفا را متهم به الحاد و کفرگویی کرده‌اند. در مواجهه با این اتهام، صائن الدین ابن ترکه، به مانند عرفایی چون جامی، فناری و دیگران، با استفاده از نظریه‌ی تمایز احاطی، حلول و اتحاد خداوند با مخلوقات را نفی می‌کند (ابن ترکه، ۱۳۹۳، ۳۷۶). هم در حلول و هم در اتحاد، نخست نیازمند دو امر جدا هستیم که در فرایند حلول یا اتحاد، با یکدیگر به نحوی ترکیب شوند. به عبارت دیگر، در حلول، باید اولاً دو موجود مجزا از هم داشته باشیم که هر دو مصداق بالذات وجود باشد و ثانیاً یکی از آنها به نحو بالعرض یا به نحوی دیگر، حال در دیگری شود. در مورد اتحاد نیز چنین است، یعنی فرض اتحاد نیازمند فرض دو امر متحصل است که مصداق بالذات وجود باشند و سپس میان آنها اتحادی برقرار شود. این در حالی است که بنابر نظریه وحدت وجود، تنها وجود مطلق خداوند، وجودی حقیقی است و در مقابل این وجود، چیزی نمی‌توان تصور کرد که بحث حلول یا اتحاد پیش آید (همان، ۱۸۵ و ۱۹۴).

۵. دیدگاه اسپینوزا درباره‌ی تمایز احاطی

اندیشه‌ی اسپینوزا در خصوص خداوند و ارتباط آن با مخلوقات، آنگونه که در آثار مختلفش، بویژه *اخلاق و شرح اصول فلسفه‌ی دکارت و تفکرات مابعدالطبیعی*، بیان کرده است، همواره محل بحث و تفسیرهای مختلف الحادگرایانه و خداپاوارانه بوده است.^۷ اگر چه اسپینوزا هرگز از تعبیر تمایز احاطی، آنگونه که در عرفان اسلامی رایج است، استفاده نکرده اما میان مباحثی که وی در خصوص نسبت خداوند و مخلوقات یا طبیعت مطرح می‌کند، می‌توان با تحلیل‌هایی که در بحث تمایز احاطی در عرفان اسلامی، بویژه صائن الدین ابن ترکه، مطرح می‌شود، مقاربت‌هایی ملاحظه نمود. از این رو، ابتدا به اقسام تمایز، آنگونه که اسپینوزا بیان کرده است، توجه می‌کنیم.

۱.۵ اقسام تمایز

اسپینوزا که تا حدودی متأثر از دوئالیسم دکارتی فلسفه‌ورزی می‌کند، سه نوع تمایز را مطرح می‌کند: تمایز واقعی، تمایز حالتی و تمایز در عقل. توجه به این سه نوع تمایز، می‌تواند فهم بهتری از تعبیر "در" (in) در عبارت معروف او داشته باشد که ابراز می‌کند "همه چیز در خداست"^۸ (اسپینوزا، ۱۳۶۴، ۲۷). بنا بر این، نخست به انواع تمایز از نظر اسپینوزا توجه می‌کنیم و سپس به امکان یا امتناع وجود تمایز احاطی در تعبیر وی، با توجه به معنای "در"، در آن عبارت معروف او توجه خواهیم نمود.

۱.۱.۵ تمایز واقعی

آنگاه که دو جوهر، چه دارای صفات همانند باشند چه صفات همانند نداشته باشند، بتوانند کاملاً مستقل از یکدیگر وجود داشته باشند و نیز مستقل از یکدیگر فکر کنند، در این صورت میان آن دو جوهر، تمایز واقعی برقرار است (همان، ۳۶). این تمایز را در نگاه سستی در ارتباط میان خداوند و مخلوقاتش می‌تواند ملاحظه نمود چرا که در این نگاه، خداوند بالاترین و متعالی‌ترین جوهر و نیز خالق همه‌ی دیگر موجودات است. از این رو، در این تمایز، خداوند نسبت به مخلوقاتش هم دارای تعالی و برتری مطلق در وجود است و هم دارای تعالی و برتری مطلق در صفات.

۲.۱.۵ تمایز حالتی

این تمایز از سویی میان جوهر و حالت‌های او، و از سوی دیگر میان حالت‌های جوهر برقرار است. قسم نخست از این جهت است که جوهر می‌تواند بدون حالت‌هایش اندیشیده شود اما حالت‌های جوهر بدون جوهر، متعلق اندیشه واقع نمی‌شوند. همچنین قسم دوم از آن روست که حالت‌های یک جوهر می‌توانند بدون کمک یکدیگر، متعلق اندیشه واقع شوند اگر چه بدون کمک خود جوهر نمی‌توانند اندیشیده شوند (همان، ۳۸). تمایز حالتی را بیشتر در نگاه مبتنی بر وحدت وجود می‌توان ملاحظه نمود چرا که در این نگاه، خداوند، یگانه موجود نامتناهی و مستقل در وجود و صفات است اما دیگر موجودات، حالت‌ها و تجلیات او هستند. در این نگاه، خداوند در عین حضورش در عالم و در میان مخلوقات، از مخلوقات، متمایز است. از این رو، این نوع تمایز را می‌توان به آنچه در عرفان صائن الدین، به تمایز احاطی شهرت یافته، نزدیک دانست.

۳.۱.۵ تمایز در عقل

اسپینوزا تمایز در عقل را میان جوهر و صفت آن در نظر می‌گیرد، چرا که صفت نیز مانند حالت نمی‌تواند بدون جوهر اندیشیده شود اما جوهر می‌تواند بدون صفت نیز اندیشیده شود (همان، ۹۶). تمایز در عقل، بیشتر، بیان‌گر تمایز منطقی یا معرفت‌شناختی خداوند نسبت به دیگر موجودات است در حالی که تمایز واقعی و تمایز حالتی، ناظر به تمایز وجودی یا هستی‌شناسانه‌ی خداوند از مخلوقات هستند. در این تمایز، یعنی تمایز در عقل، گفته می‌شود همان‌طور که میان نوع و جنس، یا کل و جزء، تمایز برقرار است اما اجزاء قطعاً در کل هستند و افراد نوع قطعاً در جنس هم هستند، به همین صورت نیز گفته می‌شود خداوند به لحاظ منطقی خارج از موجودات نیست اگر چه از آنها متمایز است (Levene, 2004, 52).

آنچه در تمایز حالتی و تمایز در عقل، ملاحظه می‌شود، در جهان بودن یا در میان موجودات بودن خداوند، چه به لحاظ وجودی و چه به لحاظ منطقی، است. از این رو، داشتن فهم درستی از مراد اسپینوزا از "در" (in)، برای پاسخ به پرسش از امکان یا امتناع بحث تمایز احاطی در اندیشه‌ی وی، حائز اهمیت است.

۲.۵ در جهان بودن خداوند

اینکه خداوند در جهان است یا همان جهان است (و یا بخش اعظمی از جهان را در برمی‌گیرد)، سال‌ها بر اندیشه‌ی متافیزیکی اسپینوزا حاکم بود. او در رساله‌ی مختصر بیان می‌کند: "طبیعت متشکل است از صفات نامتناهی که هر یک از این صفات، در نوع خود، کامل است. این دقیقاً مطابق است با تعریف خداوند... همه‌ی این صفاتی که در طبیعت هستند، یکی هستند و هیچ تمایزی میان آنها نیست." این "همان وحدتی است که همه جا می‌توان ملاحظه نمود" (Nadler, 2006, 73). این آموزه‌ی وحدت، در کتاب اخلاق بیشتر نمود پیدا می‌کند و نسبت به رساله‌ی مختصر - که اسپینوزا آن را ناتمام رها کرده است - بسط بیشتری دارد. اما این وحدت، یا به بیان دیگر، این خدا در جهان بودن و جهان در خدا بودن، به چه معنی است؟ در چیزی بودن ممکن است به معنای این باشد که اجزائی در یک کل قرار گرفته‌اند، کل‌ای که آن اجزاء، آن را تشکیل داده‌اند. همچنین ممکن است بدین معنی باشد که اشیائی در ظرف خاصی قرار گرفته‌اند چنانکه میوه‌هایی در سبزی باشند. و سوم، می‌تواند به معنای منطقی آن باشد یعنی صفات یا محمول‌هایی به موضوع خاصی

تعلق داشته باشند. بنا بر این، معنای نخست، بیشتر متافیزیکی است اما معنای دوم، طبیعی و معنای سوم، منطقی است.

۱.۲.۵ تفاسیر مختلف از در جهان بودن خداوند

۱.۱.۲.۵ تفسیر منطقی

در خصوص آموزه‌ی اسپینوزا، با توجه به معانی سه گانه‌ای که برای «در» بیان شد، تفاسیر مختلفی مطرح شده است. برخی گفته‌اند از نظر اسپینوزا، در جهان بودن خداوند بدین معنی است که موجودات، صفات یا ویژگی‌های مختلفی هستند که خداوند آنها را در بر گرفته است (Rocca, 2008, 64). از این منظر، موجودات در خداوند هستند همانگونه که صفاتی در یک موضوع یا جوهر قرار دارند. این تفسیر، ناظر به معنای سوم در، یعنی معنای منطقی آن می‌باشد و از این رو، بیشتر ناظر به تمایز منطقی خداوند از مخلوقات است. این تفسیر، متأثر از دیدگاه دکارت در خصوص ارتباط میان جوهر و عرض است.

در قرن هفدهم، پیر بایل (Pierre Bayle)، اندیشمند نامدار فرانسوی، این خوانش از اسپینوزا را با انتقاداتی مواجه دانست: نخست، اگر خداوند دربرگیرنده‌ی صفات و ویژگی‌های مختلف در طبیعت است و در واقع، این صفات با خداوند، یکی هستند پس خداوند دربرگیرنده‌ی صفات ناسازگار با یکدیگر خواهد بود: خداوند هم خوشحال خواهد بود هم ناراحت، و این غیر منطقی است (Rayn, 2009, 93). البته اسپینوزا می‌تواند در پاسخ به این انتقاد بگوید خداوند از آن جهت که همان فرد خوشحال است می‌تواند خوشحال باشد و از آن جهت که همان فرد غمگین است می‌تواند غمگین باشد. دوم، لازم می‌آید که خداوند، متحرک، دائماً در حال تغییر و تقسیم‌پذیر باشد چون طبیعتی که خداوند آن را در بر گرفته و با آن یکی است متشکل از موجوداتی متغیر، متحرک و تقسیم‌پذیر است، و این به لحاظ الهیاتی و کلامی برای خداوند قابل قبول نیست (Ibid, 101). نقد دوم بایل، همچنین ناظر به ناسازگاری در عبارات خود اسپینوزا نیز هست چرا که اسپینوزا، خود در گزاره‌ی بیستم بخش اول/اخلاق، ابراز کرده که خداوند نامتحرک و نامتغیر است. و در نهایت، آموزه‌ی اسپینوزا در نظر بایل با این مشکل جدی مواجه است که باید خداوند همانطور که دربرگیرنده‌ی ویژگی‌ها و صفات ما باشد، دربرگیرنده‌ی نیت‌ها، عشق و تفرها، امیال و حتی افکار شرور ما نیز باشد. اما کسانی که انتقادات بایل نسبت به اسپینوزا را نپذیرفتند،

تلاش کردند تا خوانش یا تفسیر دیگری از در جهان بودنِ خداوند در نظر اسپینوزا ارائه کنند.

۲.۱.۲.۵ تفسیر علی-معلولی

بر اساس برخی عبارات اسپینوزا در *اخلاق*، تفسیر دیگری که می‌توان از در جهان بودنِ خداوند ارائه نمود، بر تحلیل علی-معلولی اسپینوزا از ارتباط خداوند با مخلوقات مبتنی است. او در گزاره‌ی شانزدهم از بخش اول *اخلاق*، ابراز می‌کند که "سرشت ضروری یا وجوبی خداوند اقتضا می‌کند که بی‌نهایت اشیاء در بی‌نهایت حالات، از وی صادر شوند". در اینجا ارتباط میان خداوند و مخلوقات، یا جوهر و حالت‌ها، به زبان علی-معلولی توصیف می‌شود. همچنین در گزاره‌ی هجدهم بخش اول *اخلاق*، خداوند، "علت همه‌ی اشیاء" توصیف می‌شود، و در گزاره‌ی بیست و چهارم از همین بخش، بیان می‌شود که اشیاء، توسط خداوند "ایجاد می‌شوند"، و نیز در گزاره‌ی بیست و هشتم از همین بخش، اسپینوزا به نحوی "تعین" اشیاء توسط خداوند یا صفات او توجه می‌کند. از این رو، خداوند یا جوهر، موضوعی نیست که محمولات یا ویژگی‌های مختلفی را در بر گیرد (تفسیر منطقی)، بلکه موجودی است ضروری و بی‌نهایت که علت همه‌ی مخلوقات یا طبیعت می‌باشد. در اینجا صفت خداوند را می‌توان اصول علی-کلی همه‌ی اشیائی تلقی نمود که تحت آنها قرار می‌گیرند؛ صفت امتداد را می‌توان در بر گیرنده‌ی قوانین حاکم بر همه‌ی اشیاء مادی دانست و صفت فکر را در بر گیرنده‌ی قوانین حاکم بر اشیاء و متعلقات اندیشه (Nadler, 2006, 73). گواه بر این تفسیر علی از اسپینوزا را می‌توان در گزاره‌ی صد و بیست و پنجم بخش اول *اخلاق* نیز ملاحظه نمود، آنجا که او، بودن در خداوند را همان تعین یافتن تحت قوانین خاصی می‌داند.

۲.۲.۵ بررسی دو تفسیر از در جهان بودنِ خداوند

بی‌شک، اسپینوزا خداوند را علت فاعلی و نهایی همه‌ی اشیاء می‌داند، علتی که تبیین‌گر وجود همه‌ی مخلوقات است. اما آیا می‌توان گفت اسپینوزا با علت فاعلی دانستن خداوند، او را موجودی جدا از طبیعت و مخلوقات تلقی می‌کند؟ به نظر می‌رسد تفسیر دوم از اسپینوزا، یعنی تفسیر علی-معلولی، چنین برداشتی از عبارات اسپینوزا بدست می‌دهد در حالی که اسپینوزا، خود، ابراز می‌کند که خداوند اگر چه علت فاعلی مخلوقات است اما علتی بیرون از آنها نیست بلکه به نوعی، علتی حلولی است نه کاملاً متعالی. او به این نکته

در گزاره‌ی هجدهم از بخش اول/اخلاق تصریح می‌کند: "خداوند، علت حلولی اشیاء است نه کاملاً متعالی و فراتر از آنها". علت متعالی، آثاری که از خود بر جای می‌گذارد به لحاظ هستی‌شناسانه، جدای از خودش است اما علت حلولی، آثاری از خود بر جای می‌گذارد که از خودش جدا نیست (چنانکه ذهن انسان، علت تصورات و مفاهیمی است که درون خودش ایجاد می‌کند و این تصورات و مفاهیم، جدا از خود ذهن نیستند). به بیان دیگر، اگر چه خداوند، به عنوان علت فاعلی مخلوقات، فراتر از آنهاست و شأن و جایگاهی متمایز از آنها دارد اما این تعالی علی، در نظر اسپینوزا مانع از احاطه‌ی خداوند نسبت به طبیعت و مخلوقات، نمی‌شود. با این بیان می‌توان علیت حلولی خداوند نسبت به مخلوقات را، در نظر اسپینوزا، با تمایز احاطی در نظر ابن ترکه، نزدیک دانست، زیرا بنا بر این تفسیر از دیدگاه اسپینوزا، علت و معلول نه کاملاً با هم اتحاد دارند نه کاملاً از یکدیگر جدا هستند. او در گزاره‌ی بیست و چهارم از بخش اول/اخلاق، به‌مانند آنچه در فلسفه و عرفان اسلامی ملاحظه می‌کنیم، تأکید می‌کند که خداوند نه تنها علت وجودبخش مخلوقات است بلکه علت بقاء آنها نیز هست و از این رو، لازم است که به لحاظ هستی‌شناسانه همواره با مخلوقات و طبیعت باشد نه کاملاً جدای از آنها.

۶. مقایسه‌ی دیدگاه ابن ترکه و اسپینوزا درباره‌ی تمایز احاطی

در پژوهش‌های تطبیقی، بویژه میان دو متفکر یا دو مکتب در شرایط تاریخی و فرهنگی کاملاً متفاوت، پژوهش‌گر با دشواری‌های روشی و محتوایی خاصی مواجه می‌شود که امر تطبیق یا مقایسه را مشکل می‌سازد. پژوهش حاضر نیز از این امر مستثنی نیست. از یک سو، صائن الدین ابن ترکه در عرفان اسلامی، با مبانی و اهداف خاص خود، اندیشه‌ورزی می‌کرده و از سوی دیگر، اسپینوزا در سنت الهیاتی و عرفانی غربی. از این رو، در ادامه، تلاش خواهیم نمود تا با عنایت به مسئله‌ی اصلی این پژوهش، یعنی کیفیت تمایز میان خداوند و مخلوقات در نظر این دو اندیشمند، به میزان هم‌افقی ایشان در آراء عرفانی و دینی‌شان توجه کنیم.

۱.۶ روش‌شناسی ابن ترکه و اسپینوزا

صائن الدین ابن ترکه را نخستین عارفی دانسته‌اند که مباحث مهم عرفانی را در آثارش، بویژه در آثاری که به زبان فارسی نگاشته، با سبکی ادبی بیان نموده است. او در بیان این مباحث، بیشتر از روشی ترکیبی بهره می‌برد بدین معنی که تلاش می‌کند تا با توجه به دیدگاه‌های فلسفی و عرفانی حکمای مشاء و اشراق، به تبیین مباحث عرفانی بپردازد. این روش ترکیبی را پس از او، در آثار فلسفی ملاصدرا نیز، به نحوی مبسوط‌تر، می‌توان ملاحظه نمود. ابن ترکه، که در سنت عرفانی اسلامی تأمل می‌کند، به لحاظ محتوایی نیز با بهره‌گیری از آراء حکمای پیش از خود، توحید و انسان کامل را کلیدی‌ترین مباحث عرفان تلقی می‌کند. از این رو، در تمهید القواعد هم به هستی‌شناسی عرفانی می‌پردازد و هم به انسان‌شناسی، و نشان می‌دهد که هدایت عرفانی انسان در پرتو توحید، از جایگاه والایی در عرفان برخوردار است. ابن ترکه برای بیان مباحث عرفانی از زبان تمثیل نیز بارها استفاده کرده است، چنانکه در شرح فصوص الحکم ابن عربی، اذعان می‌کند که برای تبیین و تفهیم برخی مضامین عرفانی از تمسک به تمثیل ناگزیریم. به بیان دیگر، لازم است مضامین برخی مفاهیم عرفانی بوسیله‌ی تمثیلات مختلف، تنزل معرفتی یابند تا قابل تفهیم برای دیگران شوند (ابن ترکه، ۱۳۷۵، ۱۶۶). او برای این امر به آیه‌ی سی و پنجم از سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم^۹ نیز استناد می‌کند (ابن ترکه، ۱۳۸۴، ۱۲).

اسپینوزا در تبیین مباحث هستی‌شناسانه و عرفانی، به مانند ابن ترکه، از روش ترکیبی استفاده می‌کند اما روش ترکیبی او با ابن ترکه تفاوت‌هایی دارد. اساساً اسپینوزا در سنت فکری دکارت اندیشه‌ورزی می‌کند، سستی که در آن، مقوله‌ی روش و روش‌هندسی در تبیین مباحث عقلی و فلسفی، از جایگاه خاصی برخوردار است. اسپینوزا، خود در برخی آثارش بویژه در رساله در اصلاح فاهمه، در خصوص اهمیت و ماهیت روش تبیین و تفهیم مباحث عمیق، نکات مهمی بیان می‌کند در حالی که ابن ترکه اگر چه در آثار عرفانی‌اش از روش ترکیبی بهره می‌برد اما به خود روش، نگاه ویژه‌ای ندارد. به زعم اسپینوزا، "کامل‌ترین روش، آن است که نشان دهد ذهن انسان چگونه باید بر طبق نمونه‌ی کامل‌ترین وجود، هدایت شود" (اسپینوزا، ۱۳۷۴، ۳۴). همچنین به زعم او، روش حقیقی آن است که با بررسی ذات اشیاء به نحوی واضح و متمایز آغاز شود. از این رو، اسپینوزا نقطه‌ی شروع بحث را مطلق یا خداوند می‌داند، چرا که این تصور، واضح‌ترین تصور، و عالی‌ترین متعلق شناخت برای انسان است (همان، ۱۶).

۲.۶ تمایز احاطی در نظر ابن ترکه و اسپینوزا

چنانکه اشاره شد، بحث از تمایز احاطی را نخستین بار، صائِن الدین ابن ترکه در عرفان اسلامی مطرح نمود تا به پرسش از کیفیت تمایز یا تقابل میان خداوند و مخلوقات، پاسخ درخوری با توجه به مبانی عرفانی و حکمی اش ارائه نماید. از این رو، بحث تمایز احاطی را به نوعی باید ابتکار عرفانی صائِن الدین دانست اگر چه در آثار دیگر حکما و عرفای مسلمان نیز، مضامینی مشابه این بحث به چشم می‌آید. اما اسپینوزا که در سنت عرفانی غربی، بیشتر به این شهرت یافته که قائل به وحدت وجود یا همه‌خداانگاری و یا وحدت میان طبیعت خالق و طبیعت مخلوق است، در آثارش از اصطلاح تمایز احاطی یا چیزی شبیه به آن استفاده نکرده است. اسپینوزا اگر چه ادبیات و اصطلاحاتی که در خصوص ارتباط میان خداوند و مخلوقات به کار گرفته، با ادبیات و اصطلاحات صائِن الدین ابن ترکه تفاوت دارد اما همچون او بحث تقابل و اقسام آن را مطرح می‌کند و از این رهگذر، به تقابل یا تمایز میان خداوند و مخلوقات توجه جدی دارد. از عبارات اسپینوزا بویژه در *اخلاق*، می‌توان مضامینی شبیه به آنچه صائِن الدین در خصوص تمایز احاطی مطرح نموده را ملاحظه کرد. از دیدگاه اسپینوزا در خصوص کیفیت در جهان بودن خداوند، دو تفسیر متفاوت صورت گرفته است که یکی بیشتر جنبه‌ی منطقی دارد و دیگری، ناظر به ارتباط علی معلولی در هستی‌شناسی است. هر دو تفسیر با کاستی‌هایی مواجه هستند اما با توجه به عبارات خود اسپینوزا، می‌توان بحث تمایز احاطی را، البته با تعبیری به لحاظ مفهومی، شبیه به اصطلاح ابن ترکه، یافت. از نظر اسپینوزا، خداوند از سویی بدون تردید، علت هستی‌بخش موجودات است و ارتباط علی معلولی با جهان دارد اما از سوی دیگر، علتی نیست که به طور مطلق، فراتر از جهان و طبیعت باشد بلکه در ارتباط با طبیعت است و به نوعی، علتی حلولی تلقی می‌شود. اساساً آنجا که اسپینوزا خداوند را در ارتباط با طبیعت توصیف می‌کند، به دو وجه از طبیعت یا خداوند توجه می‌کند: تمایز خداوند با طبیعت در مقام علت فاعلی و دیگری، تمایز خداوند با طبیعت از جهت عقلی بدین معنی که هیچ چیز نمی‌تواند جز از طریق خداوند به تصور آید. همچنین با توجه به تبیین اسپینوزا از حالات و صفات خداوند می‌توان گفت، استناد صفت امتداد به خداوند، او را به مثابه علتی حلولی، مرتبط با جهان ماده و چه بسا بخشی از جهان مادی می‌گرداند اما اسپینوزا صفات دیگری نیز مانند ضروری الوجود بودن، واحد بودن و بسیط بودن را به خداوند نسبت می‌دهد که از این جهت، خداوند را متعالی از جهان مادی نشان می‌دهد. آنچه در تمایز احاطی ابن ترکه

مطرح می‌شود مفهومی شبیه به چیزی است که اسپینوزا بیان می‌کند چرا که بر اساس تمایز احاطی، خداوند اگر چه متمایز و متعالی از مخلوقات است اما چنین نیست که این تمایز به نحو تقابلی باشد و میان خداوند و مخلوقات، فاصله و جدایی باشد بلکه خداوند با وجود تعالی‌اش اما ارتباط احاطی و فراگیر نسبت به جهان دارد. البته باید دقت کنیم که در ارتباطی که این ترکه برای خداوند نسبت به جهان توصیف می‌کند به هیچ وجه به او صفت یا ویژگی مادی‌ای مانند امتداد را نسبت نمی‌دهد تا شائبه‌ی مادی‌بودن جنبه‌ای از خداوند به میان آید.

۷. نتیجه‌گیری

اسپینوزا بر خلاف صائن الدین ابن ترکه، رساله مختصر یا مفصلی ندارد که به نحو مستقل، به مباحث عرفانی پرداخته باشد بلکه در آثارش به تناسب بحث از خداوند، ویژگی‌های او و ارتباط او با جهان خلقت، مباحثی را مطرح کرده است که از جهاتی به عرفان اسلامی و آراء صائن الدین ابن ترکه در بحث تمایز احاطی نزدیک است. همواره در پژوهش‌های تطبیقی میان دو سنت عرفانی اسلامی و غربی، اختلاف مبانی و رویکردها و نیز اهداف، میان این دو سنت، پژوهش تطبیقی را با دشواری‌هایی روبرو می‌سازد. اما در این جستار تلاش کردیم تا با توجه به یکی از مباحث کلیدی در عرفان، یعنی تمایز احاطی میان خداوند و مخلوقات، به میزان هم‌افقی میان عرفان اسلامی و غربی، از طریق بررسی آراء صائن الدین ابن ترکه و اسپینوزا توجه کنیم. هر دو متفکر، بحث از خداوند را به نوعی مهمترین بحث نظام فکری خود تلقی می‌کنند، چنانکه اسپینوزا/خلاق را با بحث از خداوند آغاز می‌کند و صائن الدین ابن ترکه نیز بحث از توحید را در کنار بحث از انسان کامل، کلیدی‌ترین بحث عرفان می‌داند. همچنین هر دو، به کیفیت ارتباط میان خداوند و مخلوقات توجه جدی دارند و تلاش می‌کنند تا عدم تقابل یا جدایی کامل میان خداوند و مخلوقات را نشان دهند تا از این رهگذر، امتناع و ناکارآمدی نیایش در ادیان، متفی شود. اما میان نحوه‌ی تعبیر و بیان اسپینوزا و صائن الدین، در خصوص کیفیت تمایز خداوند از مخلوقات، تفاوت‌های مبنايي و محتوایی وجود دارد که بر اساس نحوه‌ی تلقی آنها از خداوند و ویژگی‌های او شکل می‌گیرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ. برای مطالعه‌ی بیشتر در خصوص تفسیرهای جبرگرایانه و غیرجبرگرایانه از این آیه‌ی شریفه، بنگرید به:
غفارزاده، علی و بهرامی، حمزه علی، ۱۳۹۴، بررسی و تحلیل دیدگاه‌های مفسران درباره‌ی آیه‌ی *اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ*، فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات تفسیری، سال ششم، شماره بیست و سه، صص ۴۲-۲۳.
 ۲. الإمتيازُ تارةً تكونُ بحسبِ التقابلِ و التضادِ، و تارةً بحسبِ الإحاطةِ و الشمولِ.
 ۳. إِنْ التَّعَيَّنَ إِنَّمَا يُتَّصَرَّفُ عَلَى وَجْهَيْنِ: إِمَّا عَلَى سَبِيلِ التَّقَابِلِ لَهُ أَوْ عَلَى سَبِيلِ الإِحَاطَةِ، لَا يَخْلُو أَمْرُ الإِمْتِيَازِ عَنْهُمَا أَصْلًا. وَ ذَلِكَ لِأَنَّ مَا بِهِ يَمْتَازُ الشَّيْءُ عَمَّا يَغَايِرُهُ إِمَّا أَنْ يَكُونَ ثَبُوتَ صِفَةٍ لِلْمَتَمَيِّزِ وَ عَدَمَ ثَبُوتِهَا لِلْآخَرِ، كَتَمَيِّزِ الْكُلِّ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ كُلٌّ، وَالْعَامُّ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ عَامٌّ بِالنِّسْبَةِ إِلَى أَجْزَائِهِ وَ جُزْئِيَّاتِهِ ... إِذْ حَقِيقَةُ الْكُلِّ إِنَّمَا تَحَقَّقَتْ كَلِّيَّتُهُ بِاعْتِبَارِ إِحْاطَتِهِ بِالْأَجْزَاءِ وَ بِهَا يَمْتَازُ عَنْ خِوَاصِّهِ.
 ۴. بنگرید به:
ابن عربی، محی الدین، ۱۳۷۰، *فصوص الحکم*، تصحیح ابوالعلاء عقیفی، تهران، انتشارات الزهراء، چاپ دوم، ص ۲۰؛ لاهیجی، شمس الدین، ۱۳۸۱، *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*، به تحقیق عفت عباسی، تهران، انتشارات زوار، ص ۶۲.
 ۵. خصوصیه المعنی المحيط التي بها يمتاز عن سائر ما عداها إنما هي الشمولُ و الإحاطةُ. و لا شكَّ أنَّ هذه الخاصية إنما تقتضي ملحقية المعنى المحيط بسائر المفهومات و عدم مانعته لشيء من الخصائص المتقابلة المتمانع بعضها مع بعض، على ما هو مقتضى طبيعة الإحاطة و الشمول... و هذا يناسب ما تسمعه من أئمة التحقيق مسمون الهويّة المطلقة مجمع الأضداد.
 ۶. ...التوحيدُ على عرف التحقيق الذي لا بد له من الجمع بين التفرقة و الجمع، و التنزيه عن التنزيه و التشبيه، كما هو مقتضى حقيقته التوحيد حسب ما نبه عليه الصادق: إن الجمع بلا تفرقه زندقه، و التفرقه بدون الجمع تعطيل، و الجمع بينهما توحيد.
 ۷. برای مطالعه‌ی بیشتر در این خصوص، بنگرید به مقاله‌ی:
شهرآئینی، مصطفی و عباسی، خدیجه، رابطه طبیعت با خدا در دستگاه فکری اسپینوزا، پژوهشهای هستی‌شناختی، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، سال پنجم، شماره ۱۰، صص ۱۰۱-۱۲۰.
8. All Things are in God.
۹. وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْهُ ذَا الْبَلَدِ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ.

کتابنامه

قرآن مجید

ابن ترکه اصفهانی، صائن الدین، ۱۳۹۳، تمهید القواعد، تصحیح و تعلیق: سید جلال الدین آشتیانی، قم، انتشارات بوستان کتاب

.....، ۱۳۷۵، شرح گلشن راز، به کوشش دکتر کاظم دزفولیان، تهران، انتشارات آفرینش

.....، ۱۳۸۴، شرح نظم الدرر (شرح تائیه کبرای ابن فارض)، به کوشش دکتر اکرم جودی نعمتی، تهران، میراث مکتوب

ابن عربی، محی الدین، ۱۳۷۰، فصوص الحکم، تصحیح ابوالعلاء عقیفی، تهران، انتشارات الزهراء، چاپ دوم

اسپینوزا، باروخ، ۱۳۷۴، رساله در اصلاح فهمه، ترجمه‌ی اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

.....، ۱۳۶۴، اخلاق، ترجمه‌ی محسن جهانگیری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی

استیس، والتر ترنس، ۱۳۷۵، عرفان و فلسفه، ترجمه‌ی بهاء الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات سروش
جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸)، عین النضاح تحریر تمهید القواعد، ۳ ج، تحقیق و تنظیم: حمید پارسانیا، قم، اسراء.

شهرآئینی، مصطفی و عباسی، خدیجه، رابطه طبیعت با خدا در دستگاه فکری اسپینوزا، پژوهشهای هستی‌شناختی، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، سال پنجم، شماره ۱۰، صص ۱۲۰-۱۰۱.

قیصری، داود ۱۳۸۲، شرح فصوص الحکم (در دو مجلد)، تصحیح حسن زاده‌ی آملی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم

کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۹۴، اصول کافی، ترجمه‌ی سید علی مرتضوی، قم، انتشارات سرور
لاهیجی، شمس الدین، ۱۳۸۱، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، به تحقیق عفت عباسی، تهران، انتشارات زوار.

Nadler, Steven, 2006, *Spinoza's Ethics: An Introduction*, Cambridge, Cambridge University Press.

Levene, Nancy, K, 2004, *Spinoza's Revelation: Religion, Democracy, and Reason*, Cambridge, Cambridge University Press.

Rayn, Todd, 2009, *Pierre Bayle's Cartesian Metaphysics*, Routledge.

Rocca, Michael Della, 2008, *Spinoza*, Routledge.